



## بیانات در دیدار با قائم مقام و مسؤولان بخشهای مختلف بنیاد شهید انقلاب اسلامی - 23 دی / 1369

بسم الله الرحمن الرحيم

از همهي برادران و خواهراني که افتخار خدمتگزاري به خانواده‌هاي شهدا را پذيرفته‌اند و اين را براي خودشان يك انجام وظيفه‌ي انقلابي دانسته‌اند و دنبال کرده‌اند، شخصا صميمانه متشکرم و دعا مي‌کنم که خدای متعال کمکشان کند و توفيقشان بدهد.

بنای بنیاد شهید، از آغاز بر يك درك انقلابي از حوادث جاري جامعه‌ي ما بود. اگر انقلاب، زنده و فعال و در صحنه و عرصه‌ي سازندگي انقلابي و حقيقي نباشد و در مقابل دشمن، چهره جدي و مصممي نداشته باشد، شهیدش کجا بود، تا بنیاد شهید بخواهد. فرض بنیاد شهید، فرض حیات انقلاب است و با همين دید هم باید به بنیاد شهید نگاه کنند؛ هم کسانی که از بیرون نگاه مي‌کنند و هم بخصوص کسانی که خودشان را زیر بار سنگین این کار عظیم درگیر و مشغول کرده‌اند و وظيفه را در این تشخیص داده‌اند، که تشخیص خوب و مبارکي هم هست. امیدواریم که خدای متعال زحماتتان را ارج بگذارد و اجر بدهد و شماها را توفیق دهد، تا بتوانید راه را هرچه بهتر و درست‌تر و دقیقتر ببینید.

در باب بنیاد شهید، آنچه که من همیشه از سابق به آن توجه داشته‌ام و نگرانش هستم و در پیامهایی که گاهی در این هفت، هشت، ده سال اخير در سالگردهاي بنیاد و مناسبتهاي مختلف داده‌ام، یا به بعضي از مسؤولان بنیاد - آقای کروبي و بقيه‌ي آقایاني که گاهی با من ملاقات داشته‌اند - یا در اجتماعاتی که گاهی جمعيتهاي بنیاد آمده‌اند، گفته‌ام، این است که سروکار بنیاد شهید، با يك مجموعه‌ي انساني ظريف و حساس است. این نهاد، با کميته‌ي امداد و بنیاد مستضعفان و جانبازان فرق مي‌کند؛ اگرچه جنبه‌ي جانبازان بنیاد مستضعفان تقریباً همين طور است.

شما با مجموعه‌ي روبه‌رو هستيد که در اخلاص و وفا و ایمان و عمل صالحشان - يعني همين ملاکهاي اصلي که ما در اختيار داریم - هيچ شكي نيست. اگر هم ترديدی باشد که فلان خانواده، آیا همان اخلاص اول را دارند یا نه، ما باید به خودمان مراجعه کنیم و سؤال نماييم که به چه علتی این طوري شده است؟ والا آن خانواده‌ي که فرزندش را به میدان شهادت مي‌فرستد و صبر مي‌کند و سرش را بالا مي‌گیرد و افتخار مي‌کند، یا آن زني که شوهرش مي‌رود و افتخار مي‌کند، يك موجود خودي انقلاب و انقلابي است؛ در این نباید بحثی داشت. از طرفي، انسان هم است؛ يعني ظرافتهاي يك انسان و توقعات و ارزشهاي يك خانواده‌ي شهید هم در او هست. این سه چیز است که هر کدام به تنهایی، رعایتهایی را ايجاب مي‌کند. يعني يك مجموعه‌ي انساني است که به خودي خود، رعایتهایی را لازم دارد؛ مجموعه‌ي که به دليلی، توقع درستي دارند؛ مجموعه‌ي که به دليل روشن و برهاني، اخلاصشان ثابت شده است. ببینید، چه قدر کار شماها سخت است.

این که ایشان مسایل فرهنگي را مي‌گویند، اینها همان حرفهایی است که خود من مکرر به شما گفته‌ام. کار شما، بیش از آنچه که عملي و فیزیکی و محسوس باشد، کار فرهنگي است. من يك وقت گفتم، اگر بنیاد شهید، جسم و روح را معادل مي‌داند، باید نصف امکاناتش را در اختيار روح - يعني کار فرهنگي - بگذارد. البته کار فرهنگي، فقط درس دادن و گفتن نیست. گاهی شما به دست يك نفر قرصي مي‌دهید، یا در دهان کسي لقمه‌ي مي‌گذارید. این کار، فرهنگي است. وقتی که صحبت از کار فرهنگي مي‌شود، ذهنتان فوراً به سمت مجله و روزنامه و امثال اینها نرود. نه، کار این خانم هم فرهنگي است. کاری که ایشان در بیمارستان مي‌کنند، به نظر من خیلی اوقات، حتی ممکن است فرهنگيتر از کتابي باشد که ما به دست يك نفر مي‌دهیم.

کار فرهنگي را درست لخت کنیم و بفهميم يعني چه. کار فرهنگي، آن چیزی نیست که لباس فرهنگي دارد. لباس



فرهنگی، یعنی نوشته و کاغذ و قلم و امثال اینها. این، فرهنگ می‌شود؛ اما کار فرهنگی نیست. کار فرهنگی، یعنی روح فرهنگی در آن باشد، یک حرکت فرهنگی باشد، رشد بدهد و فعل و انفعال را در ذهن و مغز و جان و عواطف انسان به وجود آورد. اگر شما مدرسه درست کردید، ولی این مدرسه در روح کودکی که هدف و آماج کار تبلیغی شماست، اثر مثبت نگذاشت، این کار چیست؟ می‌توانید ادعا کنید که کار فرهنگی است؟ نه، این، ضد کار فرهنگی است. می‌خواهم حساسیت قضیه را توجه بکنید.

این آمارها ما را خوشحال می‌کند. من با خانواده‌های شهدا ارتباط نزدیک دارم. گاهی یکی از آنها می‌گوید که من فلان جا رفتم، فلان کمک به من شد. واقعا تمام وجود انسان، از این که خانواده‌ی شهیدی خوشحال و راضی باشند، احساس لذت می‌کند. همین که خانواده‌ی اعلام رضایت می‌کند، مثل این که انسان وارد بهشت شده است؛ اصلا هدف را پیدا می‌کند. بنابراین، هر آمار و رقم شما که یک ذره بالا و پایین برود، تأثیرگذارنده است؛ منتها می‌خواهم شما به عنوان برادر مسؤول توجه بکنید که این آمارها همه چیز نیست. اینها جسم است و روحی دارد؛ مواظب آن روحش باشید. آن روحش این است که شما در دانشگاه شاهد، یا در مدرسه‌ی شاهد، حرکت و برخوردتان طوری باشد که آن هدف شما - که عبارت از جامعه‌ی کودک شهیدزاده است - از لحاظ تصورات و افکار و آرزوها و عواطف و احساسات، در آن جهتی حرکت کند که شما می‌خواهید. یعنی یک ترازو در دستتان باشد و دایم بسنجید. شما برای جهت روانشناسی که ما گفتیم، یک واحد روانشناسی تشکیل دادید، که کار خوبی است و اگر خوب کار بکنند، کار موفقی است؛ اما این را باید به آقای رحیمیان و به خود آقای کروی عرض بکنم که به سراغ این بروید که در آمارگیری‌های حقیقی و بدبینانه و سخت‌گیرانه‌ی نسبت به خود، واکنش کارهای خودتان را ببینید. ... دو، سه نکته‌ی مهم هست که در جهت همین عرایض مطرح می‌کنم:

اولا، خانواده‌ی شهید نباید کارمند بشود. شما می‌فرمایید که ما قبلا این قدر حقوق می‌دادیم؛ حالا که تورم زیاد شده و این حقوق به جایی از آنها نمی‌رسد، باید مثلا بیشتر بدهیم. گویی که ما از یک عده حقوق‌بگیر رسمی حرف می‌زنیم. به نظر نمی‌رسد که این روش، خیلی موفق باشد. این حقوق‌بگیری، چه قدر مثبت است؟ برای این خانواده، چه کاری خوب است که انجام بشود؟ نمی‌شود فکر کرد و بررسی نمود؟ شاید این هم جزو وظایف همین سازمان شما باشد. بررسی کنید، آیا می‌شود برای حقوق دادن به خانواده، جایگزین پیدا کرد؟ البته حقوق دادن، از یک نظر، برای او و برای ما آسانترین کارهاست؛ ولی معلوم نیست که بهترین کارها باشد. آسانترین، گاهی بهترین است و گاهی هم نه. شاید بشود کارهای بهتری کرد. مثلا به یک نفر، به قدر حقوق ده ماهش را بدهیم، تا سرمایه‌ی درست کند و راه بیفتد.

در ذهنم هست که سابقها صحبت بود که برای خانواده‌های شاهد، سرمایه‌گذاری بشود. خیلی خوب، یک سرمایه‌گذاری بشود و خودشان، اداره‌ی امور خودشان را به عهده بگیرند و دیگر بنیاد شهید نخواهد تا آخر، مرتب حقوق بدهد. این حقوق، بعد از چند سالی، چیز ثابتی می‌شود و یک ذره از گوشه‌اش نمی‌شود زد و تورم هم بالا می‌رود. من نمی‌دانم که اصل این قضیه، چه قدر بررسی شده است. ...

یکی از آقایان به نکته‌ی اشاره کردند که حرف بسیار درستی است. گفتند ماها واقعا خدمتگزاران خانواده‌ی شهیداییم. این روحیه و احساس خدمتگزاری، باید ان شاء الله در تمام سلسله مراتب این بنیاد تقویت بشود. یعنی این حالت هرگز پیش نیاید که در جایی، فرضا مسؤول بنیاد شهیدی، مثل صاحبخانه‌ی رفتار کند که افرادی به او مراجعه می‌کنند و کاسه‌ی می‌آورند که برایشان یک ملاقه آش بریزد! همه مثل انبارداری باشند که صاحب اموال به دست یک نفر حواله داده و گفته است، برو این کالا را بگیر. در این جا، انباردار نمی‌تواند بگوید چرا زیاد شدید، چرا خیلی آمدید. در حقیقت، شما که انباردار هستید، برای همین کار در آن جا ایستاده‌اید، تا بیایند و شما تحویل بدهید و بروند. باید واقعا این روحیه حاکم باشد، تا ما بتوانیم با خانواده‌های شهدا، با همان ارج و منزلت شهادت برخورد



کنیم. ...

علي اي حال، به نظر من، بنياد شهيد، يکي از برکات انقلاب و يکي از نشانه‌هاي حقانيت انقلاب و امام ( رضوان الله تعالي عليه ) است. ايشان از همان اول، به اين مسأله توجه کردند و اهميت دادند و ما مي‌ديديم که چه طور نسبت به مسأله‌ي شهدا و خانواده‌هاي شهدا حساسند و نسبت به بنيادي که امور آنها را به عهده مي‌گيرد، علاقه‌مند و مهتم هستند.

اميدواريم که ان شاء الله خداوند توفيق دهد و روح آن بزرگوار به شما کمک کند، تا اين حرکت بسيار باارزش را تعقيب بکنيد و خدمت بزرگي که به عهده‌ي شما و همه‌ي ماست، در حقيقت بخوبي انجام بدهيم. من مجدداً از همه‌ي شما برادران و از خواهر عزيزمان، به خاطر زحماتي که مي‌کشيد، تشکر مي‌کنم و اميدوارم که فردايمان ان شاء الله بهتر از امروز و ديروزمان باشد.  
والسلام عليكم و رحمه الله و برکاته